

## خاتمی «حزب» بزند یا «ستاد انتخاباتی»؟

### بهاره آروین

شما پیشنهاد بهتری دارید؟ برای برون رفت از وضعیت منفعلانه‌ی فعلی و پیشبرد حداقلی مطالبات دموکراتیک چه گزینه‌ای غیر از کاندیداتوری خاتمی وجود دارد؟ به نظرم حامیان کاندیداتوری خاتمی، صریحا یا تلویحا نقطه‌ی اتکای پیشنهادشان را بر نبود راه‌حل جایگزین قرار داده‌اند، این که با عدم مشارکت در انتخابات هیچ چیز به دست نمی‌آوریم، اما با کاندیداتوری خاتمی حتی اگر او رد صلاحیت شود یا سناریوی ۸۸ تکرار شود، ما هزینه‌های قابل توجهی را به حامیان نظم موجود تحمیل کرده‌ایم، گو این که با توجه به شرایط فعلی یعنی همین نزاع جدی میان احمدی‌نژاد و رقبا و مخالفان اصولگرایش، هم تایید صلاحیت خاتمی محتمل است و هم رای آوردن او و پیروزی‌اش در انتخابات (به دلیل کاهش احتمال تبانی و تقلب تعیین‌کننده)، بنابراین به نظر می‌رسد کاندیداتوری خاتمی درحالی که تقریبا هزینه‌ای در بر ندارد، می‌تواند فایده‌هایی حداقلی (تحمیل هزینه به حامیان وضع موجود) تا حداکثری (پیروزی در انتخابات) را برای منتقدان وضع موجود به همراه داشته باشد، گو این که گیریم خاتمی به همه‌ی دلایلی که منتقدان کاندیداتوری‌اش برمی‌شمارند، اعم از بی‌اعتنایی تلویحی به وقایع ۸۸ و حصر موسوی و کروبی یا احتمال شکست چه به دلیل تقلب چه به دلیل رای کافی نداشتن و حتی کم‌فایده بودن ریاست‌جمهوری‌اش در صورت پیروزی، گیریم با پذیرش یک یا همه‌ی دلایل خاتمی از کاندیداتوری صرف‌نظر کند، به جایش چه بکند؟ می‌شود منتقدان ایده‌ای، نظری، پیشنهاد ایجابی‌ای در باب این قسمت از مساله هم ارائه دهند؟ هدف این متن ارائه‌ی همین پیشنهاد جایگزین و دلایل مرجح بودن‌اش بر گزینه‌ی کاندیداتوری است. اما قبل از طرح پیشنهاد، به گمانم بد نباشد یک‌بار پیش‌فرض‌های مشترک‌مان در بحث را مرور کنم، احتمال سوءتفاهم را کاهش می‌دهد.

من حداقل با سه پیش‌فرض حامیان کاندیداتوری خاتمی موافقم:

اول این‌که من هم موافقم وقایع ۸۸ به معنای امتناع سیاست‌ورزی دموکراتیک در ایران نیست و نباید هم این‌طور تلقی شود. در واقع، من هم معتقدم که باید از حداکثر پتانسیل‌های انتخابات در ایران برای پیشبرد مطالبات دموکراتیک استفاده کرد؛ حتی اگر این حداکثر پتانسیل‌ها بسیار محدود و ناچیز باشد اما به نظر من هم استفاده‌ی ایجابی از همین پتانسیل ناچیز مرجح بر انفعالی از سر قهر و انتظار است. بنابراین رویکرد من هم به سیاست‌ورزی دموکراتیک در ایران تا حد زیادی پراگماتیستی و عملگرایانه است نه آرمانی و مبتنی بر استانداردهای حداکثری برخی منتقدان.

دوم این‌که من هم موافقم عجلتا جدی‌ترین پتانسیل برای پیگیری مطالبات دموکراتیک شخص آقای خاتمی است نه مثلا مشایی یا هرکس دیگری از این دست. ممکن است ما در تخمین میزان این پتانسیل اختلاف‌نظرهایی داشته باشیم (مثلا من فکر نمی‌کنم پتانسیل آقای خاتمی برای پیروزی در انتخابات کافی باشد اما احتمالا حامیان کاندیداتوری او چنین تخمینی دارند) اما فارغ از تخمین کم و زیادی این پتانسیل برای پیگیری مطالبات دموکراتیک، من هم معتقدم که آقای خاتمی بالقوه توان پیگیری مطالبات دموکراتیک را دارد و با توجه به مقدمه‌ی اول، انتخابات فرصت خوبی برای فعال شدن این پتانسیل و توان آقای خاتمی است.

سوم این‌که من هم موافقم هزینه‌های ردصلاحیت آقای خاتمی بالاست و تخمین هم من هم کم و بیش همین است که در صورت کاندیداتوری او، تایید صلاحیت‌اش قطعی نیست اما دور از انتظار هم نیست. همچنین من هم موافقم که رقبای خاتمی از کاندیداتوری او و احتمال پیروزی‌اش هراس دارند، به هر حال طبیعی هم هست مارگزیده‌های ۷۶ از ریسمان سیاه و سفید کاندیداتوری خاتمی در انتخابات ۹۲ بترسند. دقیقا به همین دلیل است که طیفی از آن‌ها یعنی اصولگرایان منتقد احمدی‌نژاد که بازندگان اصلی کاندیداتوری خاتمی در انتخابات ۹۲ خواهند بود، این طیف از اصولگرایان بیش از همه سعی می‌کنند احتمال ردصلاحیت او را بالا نشان دهند چراکه احتمالا بنا بر پیشینه و منش خاتمی حدس می‌زنند که او مرد مناظرات جدی و رو در رو نیست و اگر حس کند کلیت حکومت و اشخاص رده اول آن

با کاندیداتوری او همراه نیستند، محتمل است از ورود مستقیم به بازی انتخابات صرفنظر کند و بر همین مبنا آن‌ها هی به مخالفت این و آن و احتمال رد صلاحیت‌اش به دلیل فلان و بهمان دامن می‌زنند.

علی‌رغم توافق در سه مقدمه‌ی بالا، من با نتیجه‌ی بحث یعنی کاندیداتوری خاتمی در انتخابات ۹۲ به عنوان بهترین گزینه‌ی استفاده از توان بالقوه‌ی آقای خاتمی برای پیگیری مطالبات دموکراتیک موافق نیستم و فکر می‌کنم شیوه‌های بهتری هم برای فعال کردن این پتانسیل وجود دارد. حتی می‌توانم بگویم دقیقاً به دلیل همین سه پیش‌فرض من معتقدم کاندیداتوری به نوعی هدر دادن پتانسیل‌های خاتمی است نه فعال کردن آن و برای استفاده از این توان بالقوه برای تاثیرگذاری بر انتخابات و میدان سیاست در ایران، باید گزینه‌ای غیر از کاندیداتوری را در پیش گرفت، کدام گزینه؟

**به نظرم خاتمی باید با گزینه‌ی کاندیداتوری‌اش بازی کند یعنی سعی کند در ازای صرفنظر کردن از آن امتیاز بگیرد.** مثلاً چه امتیازی بگیرد؟ مثلاً، صرفاً به عنوان یک پیشنهاد اولیه عرض می‌کنم، مثلاً می‌تواند مجوز رسمی تاسیس یک حزب را درخواست کند، بعد هم همه‌ی آن برنامه‌ها و مطالباتی را که قرار بوده در صورت کاندیداتوری‌اش اعلام و پیگیری کند، به عنوان برنامه‌ها و مطالبات حزب تاسیسی‌اش اعلام کند، این‌طور هم وانمود کند که این حزب چندان تمایلی به معرفی کاندیدا در انتخابات ۹۲ ندارد به خصوص اگر یکی از کاندیداها موجود نشان دهد که پیگیر جدی تحقق این برنامه‌ها و مطالبات خواهد بود. به نظرم تمام حامیانی که امروز به دنبال کاندیداتوری خاتمی هستند، می‌توانند عضو این حزب تازه تاسیس شوند و از این طریق سرمایه‌ی انسانی و نمادین‌اش را در مدتی کوتاه افزایش دهند. حالا در این آشفته بازار سیاست ایران پس از ۸۸، یک همچو حزبی به چه کار می‌آید؟ به کارِ شکل دادن به زمین بازی انتخابات، یعنی شما یکی از تعیین‌کنندگان اصلی این مساله هستید که اساساً دعوای انتخابات بر سر چه چیز شکل بگیرد بر سر اثبات کم‌وکیف ولایت‌مداری مثلاً یا بر سر چند و چون پرداخت یارانه‌ها؛ هر چقدر منازعه‌ی احمدی‌نژاد و مخالفانش جدی‌تر و شدیدتر و برابرتر شود، تاثیر رای و نظر خاتمی و حزبش بالاتر خواهد بود.

آیا ایفای چنین نقشی یعنی شکل دادن به زمین انتخابات به جای بازی به عنوان یکی از بازیگران حاضر در میدان، برای کسی با پتانسیل‌های خاتمی زیادی محدود و پیش پا افتاده نیست؟ فکر نمی‌کنم این‌طور باشد چون به نظر می‌رسد حتی حامیان کاندیداتوری او نیز در شرایط فعلی از او انتظار معجزه ندارند و برخلاف سال‌های ۷۶ تا ۸۴ انتظاراتشان از او حداقلی است، در حد این‌که نماینده و پیگیر رسمی یک سری مطالبات باشد فارغ از این‌که نتیجه‌ی این پیگیری تا چه حد موفقیت‌آمیز باشد. اگر هدف از ریاست‌جمهوری خاتمی چنین نقشی باشد آن‌وقت به نظرم ریاست یک حزب رسمی و نام و نشان‌دار، خیلی بهتر محقق‌کننده‌ی این نقش است و به خصوص انتخابات ۹۲ یکی از بهترین فرصت‌ها برای آغاز و جا انداختن چنین نقشی است. گو این‌که تاسیس یک حزب نه فقط فی‌نفسه عمل دموکراتیکی است و نشان می‌دهد یکی مثل خاتمی تا چه حد به اصول و آرمان‌های سیاست‌ورزی دموکراتیک پایبند است بلکه شبهه‌ی قدرت‌طلبی او و همراهانش و دست و پا زدن‌شان برای بازگشت به قدرت را هم کمرنگ خواهد کرد، شبهه‌ای که کاندیداتوری مستقیم در انتخابات ۹۲ آن‌هم پس از همه‌ی آن وقایع تلخ و خونین ۸۸ دست‌کم برای طیفی از منتقدان وضع موجود زیادی پررنگ است. تازه این‌ها فقط دو قلم از مزایای این پیشنهاد جایگزین به جای انفعال یا کاندیداتوری زودهنگام است، مزیت مهم بازی بر سر کاندیداتوری و طلب امتیاز در ازای صرف‌نظر کردن از آن، رفع بایکوت رسانه‌ای است. همین حالا که بحث‌ها بر سر مزایا و معایب کاندیداتوری خاتمی در فیس‌بوک داغ و به روز است، تقریباً (دقیقاً؟) در هیچ‌یک از سایت‌ها و رسانه‌های رسمی هیچ نامی از خاتمی و چنین بحث‌هایی نیست، تک و توک مصاحبه‌هایی با برخی اصولگرایان منتشر شده است که در آن‌ها هم موضعی به شدت منفی در برابر کاندیداتوری احتمالی خاتمی اتخاذ شده است. گو این‌که خیلی‌ها بازداشت فله‌ای روزنامه‌نگاران و اینترنت لنگ شده‌تر از پیش را پیامد به راه افتادن همین بحث در شبکه‌های اجتماعی می‌دانند، چنان‌که در تازه‌ترین خبرها هم چهار نفر آدم از همدان راه افتاده‌اند بیایند با خاتمی ملاقات کنند، همان بین راه بازداشت شده‌اند (+)، یعنی هنوز که نه به بار است، نه به دار است، یک همچو فضای بسته و امنیتی‌ای حول کاندیداتوری او به راه افتاده است، این درحالی است که حتی اگر زرمه‌های صرف‌نظر کردن او در قبال یک خواسته‌ی نه چندان پرهزینه مانند مجوز تاسیس یک حزب به راه افتد، احتمالاً فضا به گونه‌ای دیگر شکل خواهد

گرفت و دور از انتظار نخواهد بود جنب و جوش رسانه‌های اصولگرا برای قاپیدن حرف‌های خاتمی و تیتیر کردن عدم کاندیداتوری او و الخ.

چه چیز مخالفان و رقبای اصولگرای خاتمی را وادار خواهد کرد با درخواست او برای تاسیس یک حزب رسمی موافقت کنند؟ جواب روشن است: احتمال کاندیداتوری او. بر مبنای پیش‌فرض مشترک سوم، من موافق بودم که هراس رقبای اصولگرای خاتمی، به ویژه اصولگرایان منتقد احمدی‌نژاد از کاندیداتوری او جدی است، به نظرم این هراس از کاندیداتوری خاتمی خیلی بیش از واقعیت کاندیداتوری‌اش می‌تواند کارساز باشد. رقبای خاتمی همین حالا هم همه‌ی تلاش‌شان را برای کمرنگ جلوه دادن احتمال کاندیداتوری او صورت می‌دهند و احتمالاً از خدای‌شان است که خود خاتمی راسا خیال‌شان را راحت کند و بگوید در ازای چه چیز از کاندیداتوری صرف‌نظر خواهد کرد و کافی است این "چه چیز" خیلی برهم زنده‌ی اصل بازی و به تعبیری هزینه‌زا نباشد، به نظرم هراس از کاندیداتوری خاتمی و هزینه‌ی رد صلاحیت یا احتمال پیروزی‌اش در صورت تایید صلاحیت آن‌قدر زیاد هست که رقبای اصولگرا را به چنین معامله‌ی برد-بردی ترغیب کند. گو این‌که گیریم نکند و آن‌ها مطالبه و خواست خاتمی در ازای صرف‌نظر کردن از کاندیداتوری را به هیچ جا حساب نکنند، چیزی از دست نرفته است، آن‌وقت تازه زمانش است که خاتمی خیلی هم مستدل و با توپ پر اعلام کاندیداتوری کند، خیلی هم دیر هنگام و پس از استفاده‌ی حداکثری از فضای رسانه‌ای رسمی و زمانی‌که فرصت و ابتکار عمل مقابله با این کاندیداتوری برای رقبایش از دست رفته است.

درواقع پیشنهاد من دست کشیدن از کاندیداتوری خاتمی نیست، بلکه بازی کردن با آن برای کسب بیشترین امتیاز از رقیب است، همان کاری که احمدی‌نژاد با طرح کاندیداتوری مشایی مشغول انجام آن است، حدس من این است که احمدی‌نژاد در نهایت مشایی را به عنوان کاندیدای مورد حمایت دولت‌اش معرفی نخواهد کرد اما تا آن زمان سعی می‌کند حداکثر امتیاز را از رقبایش در ازای صرف‌نظر کردن از کاندیداتوری مشایی بگیرد (امتیاز مثلا در مورد این‌که برگزارکننده‌ی اصلی انتخابات و به اصطلاح سر صندوق چه کسی باشد). در مورد خاتمی هم پیشنهاد همین

است که او بر سر کاندیداتوری اش و صرفنظر کردن از آن در ازای گرفتن امتیازاتی وارد مذاکره شود، نتایج مذاکره راضی کننده نبود، چیزی از دست نرفته است، کاندیدا شود، گرچه حدس شخصی من این است که رقبای او آن چنان استقبالی از صرفنظر کردن احتمالی در ازای امتیازات نه چندان پر هزینه به عمل خواهند آورد که خاتمی را واقعا از کاندیداتوری منصرف کند ولی مهم این است که حتی اگر این حدس پرت از آب درآید، موقعیت و امکان خاصی از دست نرفته است و همچنان فرصت کاندیداتوری برای خاتمی وجود دارد.

پی نوشت ۱: «خاتمی بیاید یا نیاید» تیتراژ متنی بود که من در سال ۸۷ نوشتم به عنوان چهارمین پست از مجموعه‌ای دنباله دار: «دموکراسی (۱): در باب دموکراسی به مفهومی غیراخلاقی» (+)، «دموکراسی (۲): در باب دموکراسی به مفهومی اخلاقی» (+)، «دموکراسی (۳): دموکراسی به معنای قدرت منفی یا تهدید به برکناری» (+) و «دموکراسی (۴): خاتمی بیاید یا نیاید» (+). آن زمان به دلیل اعلام زودهنگام کاندیداتوری خاتمی، فرصت بیان ایده‌ی ایجابی جایگزین برای صرفنظر کردن یا دست کم تعویق حداکثری کاندیداتوری خاتمی پیش نیامد؛ تنها خیلی بعدتر، در «بازی اقلیت ۲» (+) این ایده‌ی ایجابی را شرح دادم و معایب کاندیداتوری و مزایای این رویکرد جایگزین در سال ۸۷ را توضیح دادم. متن حاضر هم در ادامه‌ی همان ایده یا به قولی در همان فضای سال ۸۷ شکل گرفته است، اشتراک دیگری با حامیان این روزهای کاندیداتوری خاتمی که دلایل تصمیم‌شان را مشابه همان دلایل سال ۸۷شان برای کاندیداتوری او برمی‌شمارند.

پی نوشت ۲: حالا من فقط مزایای پیشنهادم نسبت به گزینه‌ی کاندیداتوری را برشمردم اما واقعیت‌اش این است که هزینه‌های گزینه‌ی کاندیداتوری یا به تعبیر بهتر پیامدهای ناخواسته‌ی زیانبارش در متن‌های حامیان کاندیداتوری خاتمی نادیده گرفته شده است. مثلا چه هزینه و پیامد ناخواسته‌ای؟ مثلا تأثیری که این کاندیداتوری بر بازی رقبای خاتمی خواهد گذاشت به کل نادیده گرفته شده است. اگر بپذیریم که پتانسیل خاتمی برای تاثیرگذاری بر فضای

انتخابات و هراس رقبایش از احتمال پیروزی او جدی است، آن وقت کاندیداتوری خاتمی می‌تواند پیامدهایی ناخواسته بر بازی رقبایش به همراه داشته باشد. من در «[بازی اقلیت ۲](#)» نشان دادم که چگونه اعلام زود هنگام کاندیداتوری خاتمی باعث اجماع ناگزیر اصولگرایان بر روی احمدی‌نژاد شد، می‌شود تصور کرد که در صورت عدم کاندیداتوری خاتمی در سال ۸۷، شکافی که سه سال بعد در انتخابات مجلس نهم با آن شدت نمودار شد، در همان انتخابات ریاست‌جمهوری دهم در میان اصولگرایان سر بار می‌کرد. این بار هم اعلام کاندیداتوری خاتمی می‌تواند پیامدهایی ناخواسته به همراه داشته باشد مثلاً اعلام کاندیداتوری خاتمی، احتمالاً احمدی‌نژاد را در معرفی‌اشایی به عنوان کاندیدای مورد حمایت دولتش جسور خواهد کرد با این استدلال که تنها کسی که می‌تواند بخشی از آرای خاتمی را جذب کند مشایی است و ایضا با این تخمین از رفتار شورای نگهبان که بعید است این شورا هزینه‌ی رد صلاحیت این دو کاندیدای اصلی را همزمان به جان بخرد. نمی‌گویم کاندیداتوری خاتمی باعث و بانی کاندیداتوری مشایی است یا مثلاً اگر خاتمی کاندیدا نشود، احمدی‌نژاد هم از معرفی‌اشایی به عنوان کاندیدای مورد حمایتش صرف‌نظر می‌کند، دارم می‌گویم صرفاً احتمالش را افزایش می‌دهد و این برای منی که مخالف سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد و تلاشم معطوف به شکست کاندیدای منسوب به دولت در انتخابات ۹۲ است، یک پیامد ناخواسته‌ی زیانبار محسوب می‌شود. همچنین احتمال دیگری که با کاندیداتوری خاتمی شکل می‌گیرد، احتمال تبانی و مذاکره‌ی قالیباف، ولایتی و احمدی‌نژاد بر سر یک کاندیدا برای شکست خاتمی است و البته که در این مذاکره این احمدی‌نژاد است که دست بالا را دارد چون بازندگان اصلی انتخابات ۹۲ در صورت کاندیداتوری خاتمی، اصولگرایان منتقد دولت‌اند و بنابراین آن‌ها در این مذاکره‌ی احتمالی دست پایین‌تر را خواهند داشت. به نظرم تخمین عجیب متوهمانه‌ای است اگر مانند تخمین این متن (+) فکر کنیم اصولگرایان شکست در برابر خاتمی را به شکست در برابر همدیگر ترجیح می‌دهند!

پی‌نوشت ۳: حالا نقد سیاست‌ورزی ۸۸ به بعد و بالا و پایین کردن سود و هزینه‌های تصمیمات اتخاذ شده هم کمثل نقد تحولات و تصمیمات در جنگ ایران و عراق است، گویی سال‌ها باید بگذرد تا ارزیابی انتقادی تصمیمات و کنش‌های انجام شده، پایمال کردن خون فلان و خیانت به آرمان‌های بهمان تلقی نشود. شاید سال‌ها باید بگذرد تا امکان چنین نقدی فراهم شود اما شاید برای ترسیم یک دمو از این ارزیابی انتقادی سالیان بعد، شاید بد نباشد مثلا به امکان‌های دیگری از استفاده از پتانسیل ۲۵ خرداد ۸۸ فکر کنیم. مثلا به این فکر کنیم که اگر به جای مطالبه‌ی ابطال انتخابات که احتمالا با تکرار ده تا تجمع دیگر مشابه ۲۵ خرداد هم امکان تحقق نیافت و نمی‌یافت، با همان هراس ایجاد شده از همان تک رخداد احتمالا می‌شد مطالبه‌ای در حد مجوز تاسیس یک تلویزیون خصوصی را محقق کرد. حالا که البته رهبران جنبش امکان بیانیه دادن که سهل است، حتی امکان سلام و احوالپرسی با اعضای خانواده‌شان را هم ندارند، در چنین شرایطی آن مطالبه‌ی تاسیس تلویزیون خصوصی به اندازه مطالبه‌ی ابطال انتخابات حداکثری به نظر می‌رسد اما کاش بتوانیم حال و هوای آن روزها را انتزاع کنیم و یادمان بیاید که در مقابل مطالبه‌ی حداکثری ابطال انتخابات، مطالبه‌ای مثل مجوز تاسیس یک تلویزیون خصوصی تا چه حد آن روزها پیش‌پاافتاده و هرز بردن پتانسیل‌ها به نظر می‌آمد و شاید دقیقا به دلیل همین تصور عمومی می‌بود که احتمالا حکومت پایان یافتن تجمعات خیابانی، آن هم از نوع ۲۵ خرداد را در ازای تن دادن به مطالبه‌ی کم‌هزینه‌تری مثل مجوز تاسیس یک تلویزیون خصوصی می‌پذیرفت. درواقع در آن جا هم استفاده از "هراس" ناشی از تکرار ۲۵ خرداد بیش از رخداد واقعی تجمعی مشابه می‌توانست کارساز باشد این درحالی است که پافشاری بر مطالبه‌ای حداکثری در کنار تلاش برای تکرار مکرر ۲۵ خرداد، نه فقط آن مطالبه‌ی حداکثری را محقق نکرد بلکه با کاهش تدریجی پتانسیل تجمعات خیابانی و افزایش تدریجی مهارت رقیب در مقابله با آن، همان داشته‌های موجود مثل امکان صدور بیانیه‌های گهگاهی هم از دست رفت.